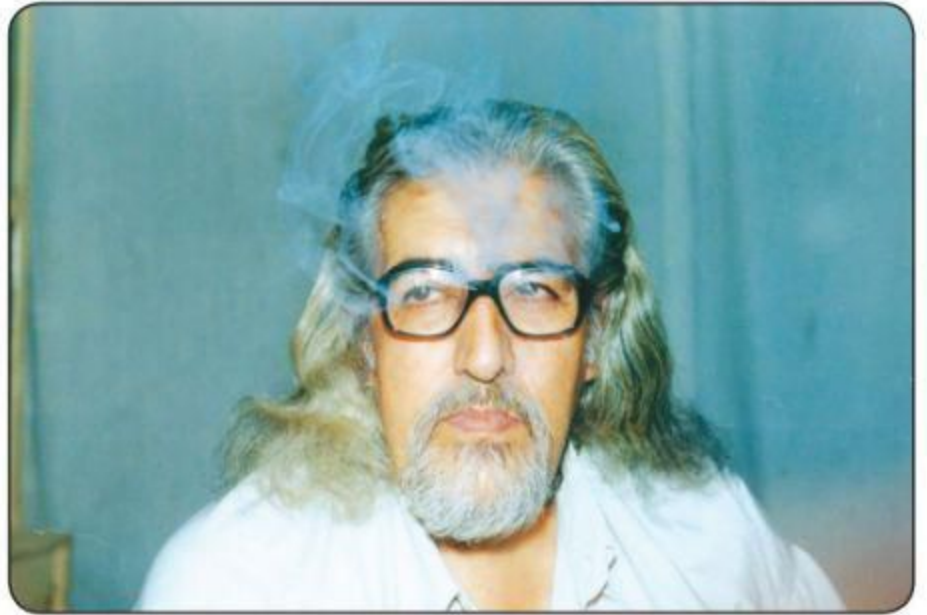


نقاشی با کلمات

نگاهی به عناصر شعر در آثار استاد حسین منزوی



آبراهیم اسماعیلی آراشی



فرامز احمدری
شاعر

وقتی می گویی حافظ، نمی دانی از کدام زاویه به حافظ نگاه می کنی، تو در مقابل خورشید ایستاده ای و می گویی: خورشید! عناصر خورشید را تفکیک نمی کنی و یا حتی توان تفکیک اش در تو نیست.

وقتی می گویی منزوی از کدام زاویه در او می نگری؟



**مشقم کن
وقتی که عشق را
زیبا
بنویسی
فرقی نمی کند که قلم
از ساقه های نیلوفر باشد
یا از پر کبوتر...**

مگر عناصر فلسفی، خیال، عشق، انسان، هستی شناسی، زخم و درد، ایماژ، هیجان، زبان، موسیقی، اتمسفر و اندوه شعر منزوی تفکیک پذیر است؟

اگر چه خود او در جایی می گوید: در زندگی من هیچ چیز سر جای خودش نیست.

باری به گمان من این آشفتنی که تلفیق عشق است و درد، سرزمین رنج و اندوه شعر او را نظم داده و رقم زده است:

اسیر خاکم و نفرین شکسته بالی را
که بسته راه به من آسمان خالی را
ز ابر یائسه جای سوال باران نیست
در او بین و بدان راز خشکسالی را
به سیب سرخ رسیده بدل شده است انگار
شفق به خون زده خورشید پر تقالی را
پزیده رنگ تر از خاطرات عمر من اند
مگر خزان زده سیب و ترنج قالی را؟

و همچنان در تکاپوی معنا، در سرزمین عشق پرسه می زند، گاه معشوقی می یابد و کودک وار، بی قراری شعرش پای بر زمین می گوید:

خورشید من برای تو یک ذره شد دلم
چندان که در هوای تو از خاک بگسلم
دل را قرار نیست، مگر در کنار تو
کاین سان کشد به سوی تو، منزل به منزل
کبر است یا تواضع اگر، باری این منم
کز عقل ناتوانم و در عشق کاملم
با اسم اعظمی که به جز رمز عشق نیست
بیرون کش از شکنجه ی این چاه بابلم
و اما سلوک شاعر همچنان دستخوش سفر از کرانه ای به

کرانه ی دیگر است و لاجرم این سفر، خالی از هراس و حذر نیست:

سوار زورق بی بادبان در بدری
دوباره عزم کجا داری ای دل سفری؟
دل من آی حذر کن که بحر رام پسند
به صخره هات نکوبد به جرم خیره سری
حذر کن از شب توفان و مه که گم نشوی
که جاؤوان نبردنت ز ره به عشوه گری
به جستجوی کلامین جزیره خواهی رفت؟
در این قلمرو از نام و از نشانه بری
جزیره نیست نهنگی که خفته بر آب
به هوش باش، فریب دوباره اش نخوری
در کشاکش مضمون پردازی، انتقال مفاہیم، روایتگری
یگانه و البته تصویر گری، نقاش بزرگی را می یابیم که در خلق
تصاویر از نادران دوران است:

روی سینه ام این سنگ، کز شراره ها زاده
بختکی است پنداری، از جهنم افتاده
ناتم و شرابم راه سنگ و خون دل بخشید
آن که واپسین شامم، کرده بود، آماده
وز بهشت تصویری است، دل فریب در ذهنم:
طرح کاملی از عشق، با نمایشی ساده
بین مستی و رویا، یک صدای پا، اما
می پراندم از جا، با دو چشم نگشاده
مکت می کنم وانگاه، چشم می گشایم: آه
باز دوزخ جانکاه، پیش رویم، ایستاده

اگر چه عشق عموماً تم اصلی نگاه شاعرانه ی منزوی است ولیک در جُستن ها و نیافتن های خویشتن خویش، افلاطونی است که عالم مثل را تجربه می کند:

همه حقیقت من سایه ایست بر دیوار
مگرد، هان! که نیایی من مثالی را

فیلسوف عاشقی که جامه ی بودا بر تن دارد و با زبان شعر پیام آوری می کند، گاه با جهان خویش عشقبازی می کند و به صلح است:

کشیده می شوم و می روم به جذبه ی دوست
که اصل رود به سودای وصل، در یاجوست
فضای سینه بر آنکندم از هوای سحر
که هر چه سوی من از دوست می رسد نیکوست
و گاه تا سرحد مرگ نا امید است و در مانده:
برای من به صدا در می آید آن ناقوس
به انتها چو رسد، این شمارش معکوس
هزار رستم و سهراب مرده اند و هنوز
دریغ می کنند از نوش داوورنی، کاووسی
کدام غار می دهد پناه اکنون؟

که هست جمله جهان زیر حکم دقیانوس
منزوی، تنها نوشداروی در برابر مرگ را عشق می داند و حیات را بی عشق پلی شکسته و فرسوده:

بر پل شکسته مایست، کاین نه خالی از خطر است
رود... ازدهای دمان... زیر پات در گذر است
ای به مرگ خیره شده، عشق در برابر توست
مرگ را مرور نکن، زندگی قشنگتر است

باری، در نهایت و در اوج عظمت و شکوه، نشان نیافتن از گمشده ی غائی اش را به اعتراف می ایستد و حیات را فصل انتقال از عدم به سوی عدم می یابد و از آن فصل نیز در می گذرد:

نشان نیافتم اینبار هم ز گمشده ام
هر آنچه پرسه زدم عشق و آن حوالی را
در آن غریبه به هر یاد... آن خراب آباد...
نمی شناخت دلم، یک تن از اهالی را
بهار نیست، زمستان پس از زمستان است
که خود به هم زده تقویم من، توالی را
هنوز مسئله ات مرگ و زندگی است، اگر
جواب می دهم این جمله ی سوالی را:
نهاده ایم قدم از عدم به سوی عدم
حیات نام مده، فصل انتقالی را

یادت مانا باد و بشکوه عالیجاه بودای مهربان، منزوی بزرگ
تواز معابد مشرق زمین عظیم تری
کنون شکوه تو و بهت من تماشایی است...



اگر چه عشق عموماً تم اصلی نگاه شاعرانه ی منزوی است ولیک در جُستن ها و نیافتن های خویشتن خویش، افلاطونی است که عالم مثل را تجربه می کند



یادنامه این شماره
به بهانه سالروز
تولد حسین منزوی
دربارۀ زندگی و
اشعار این شاعر
معاصر منتشر شده
است